

جهان‌شمار

سه‌شنبه ۱۲ تیر ۱۴۰۳
شماره ۴۱۷۵

FARHIKHTEGANDAILY.COM

FARHIKHTEGANONLINE

دو شنبه ۱۳ تیر ۱۴۰۳
شماره ۴۱۷۶

FARHIKHTEGANDAILY.COM

FARHIKHTEGANONLINE

دو شنبه ۱۴ تیر ۱۴۰۳
شماره ۴۱۷۷

FARHIKHTEGANDAILY.COM

FARHIKHTEGANONLINE

سه‌شنبه ۱۵ تیر ۱۴۰۳
شماره ۴۱۷۸

FARHIKHTEGANDAILY.COM

FARHIKHTEGANONLINE

دو شنبه ۱۶ تیر ۱۴۰۳
شماره ۴۱۷۹

FARHIKHTEGANDAILY.COM

FARHIKHTEGANONLINE

سه‌شنبه ۱۷ تیر ۱۴۰۳
شماره ۴۱۸۰

FARHIKHTEGANDAILY.COM

FARHIKHTEGANONLINE

دو شنبه ۱۸ تیر ۱۴۰۳
شماره ۴۱۸۱

FARHIKHTEGANDAILY.COM

FARHIKHTEGANONLINE

سه‌شنبه ۱۹ تیر ۱۴۰۳
شماره ۴۱۸۲

FARHIKHTEGANDAILY.COM

FARHIKHTEGANONLINE

دو شنبه ۲۰ تیر ۱۴۰۳
شماره ۴۱۸۳

FARHIKHTEGANDAILY.COM

FARHIKHTEGANONLINE

راست‌ها چگونه پیروز شدند؟

نتیجه دوقطبی انتخابات پاریس



راست‌های افراطی پشت در ساختمان نخست‌وزیری فرانسه نشسته‌اند تا ببینند آیا مردم این کشور هفته آینده در دور دوم انتخابات پارلمانی اجازه ورود به آنها می دهند یا نه. آنها در دور اول انتخابات نشانه مثبتی دریافت کرده و با کسب ۳۳ درصد از آرا حزب اول شدند. پیش از این آخرین دولت راست افراطی در جنگ جهانی دوم بر پاریس حاکم بوده است. از این رو بر سرکار آمدن آنها می‌تواند پدیده جالبی باشد. آنها از جهات دیگری نیز جالبند. به‌عنوان مثال افراطی بودن راست‌های افراطی‌رامی توان از ترکیب رهبری آن نیز دریافت. مارین لوین ۵۶ساله که رهبری معنوی جریان راست افراطی را از پدر ثروتمندش به ارث برده، رهبر معنوی حزب اجتماع ملی باقی مانده اما جایگاه رسمی رهبری حزب را به جردن باردلای ۲۸ساله داده که سابقه فقر دارد و از فعالیت‌های مجازی شناخته شده است؛ یکی پیر و یکی جوان، یکی آقاواده و یکی بچه رعیت، یکی پولدار و یکی فقیر، یکی متعلق به سنتی پنهانکارو یکی متعلق به نسلی که همه چیزشان در فضای مجازی قابل مشاهده است. راست‌های افراطی نشان داده‌اند می‌توانند از دگم و ترسناک بودن خراج شده و تا حدودی معتدل شوند. نتایج اولیه انتخابات نشان می‌دهد حزب اجتماع ملی با ۳۳ درصد اول شده و ائتلاف چپ‌ها با ۲۸ درصد و جریان میانه به رهبری امانوئل مکرون رئیس‌جمهور فرانسه با ۲۰ درصد، دوم و سوم شده‌اند.

اتفاقی قابل تامل

درصد مشارکت مردم فرانسه در انتخابات پارلمان اروپا در ۹ ژوئن (۲۰ خرداد) ۵۲ درصد بود. در این انتخابات حزب راست افراطی اجتماع ملی موفق به کسب ۳۱٫۵ درصد آرا شده و به حزب نخست تبدیل شد. امانوئل مکرون رئیس‌جمهور فرانسه در پیامد این اتفاق پارلمان فرانسه را به‌طور غیرمنتظره‌ای منحل کرد به این امید که با ایجاد هراس نسبت به روی کارآمدن راست‌های افراطی بتواند درصد مشارکت را بالاتر ببرد. او درصد مشارکت را بالاتر برده و به ۶۰ درصد نزدیک کرد اما آرای راست‌های افراطی از ۳۱٫۵ درصد انتخابات پارلمان اروپا به ۳۳ درصد در انتخابات پارلمانی افزایش یافت.

نکات

فرانسه درحال تجربه تغییر و تحولاتی است که بررسی آنها می‌تواند برای دیگر کشورها نیز سودمند باشد. این کشور به دلیل شروع سریع تر گام‌های پیشرفت و تغییر، زودتر از دیگران که در دگر بخش‌های صفت‌توسعه قرار دارند مقاطع مختلف را تجربه می‌کند. در ادامه تلاش شده برخی از نکات مهم درباره وضعیت سیاسی فرانسه بررسی شوند.
۱. نشریه آمریکایی پولیتیکو نوشته است تنها هدف مکرون از انحلال پارلمان فرانسه پس از شکستش از راست افراطی در انتخابات پارلمان اروپا توقف پیشروی فرانسه به سوی افراط‌گرایی بود. پولیتیکو نتایج دور اول این انتخابات را ماتحتقری برای ماکرون توصیف کرد که او را در مقابل انتخابی تلخ قرار داده؛ هر چیزی که دارد راه پای متوقف کردن راست افراطی بریزد باتلاش کند آنچه از جنبشش قبل از مرگ آن باقی مانده را حفظ کند.»

۲. میزان آرای راست افراطی همزمان با افزایش میزان مشارکت نسبت به دور قبلی انتخابات پارلمان فرانسه بالاتر رفته است. درصد آرای راست افراطی تقریباً مشابه آرای است که این جناح در انتخابات پارلمانی کسب کرد. این پدیده نشان می‌دهد دوقطبی ساختن جامعه نتایج مدنظر مکرون را به دنبال نداشته است. او با انحلال پارلمان قصد داشت خطر راست‌های افراطی را بزرگنمایی کرده و به این وسیله درصد مشارکت را بالاتر ببرد و آرای راست افراطی را رقیق کند که شکست خورد.
۳. پیروزی راست‌گرایان در فرانسه دیگر آرزوی دور و درازی نیست. راست‌گرایان تندرو با در اختیار گرفتن نخست‌وزیری ایتالیا به‌طور مستقیم یکی از چهار کشور اصلی قاره سبز را فتح کردند تا بن بست فتح کشورهای بزرگ برای خود را شکسته باشند. این جناح پیش از این در کشورهای کوچک‌تر و کم‌اهمیت‌تر قدرت گرفته بودند.

۴. تأییش از این جغرافیای کشورهای شرق اروپا محل حضور راست‌های افراطی بود. آنها کسان کسان خود را به تیرش و ایتالیا در مرکز نیز رساندند اما تنها در دولت‌های ائتلافی حضور داشتند. با این حال آنها مدتی بعد به نخست‌وزیری ایتالیا پیورش برده پیروزی نسبی رسیدند اما برای تشکیل دولت ائتلافی از خیر نخست‌وزیری گذشتند و آن را تقدیم رئیس سابق سازمان اطلاعاتی این کشور کردند.

۵. ائتلاف «جبهه مردمی جدید» متشکل از نیروهای چپ میانه، سبز و چپ است اما به‌طور کلی چپ شناخته می‌شود، زیرا حتی جریانات میانه آن نیز متعادل به چپ هستند. حضور بخشی از جریانات میانه در ائتلاف جبهه مردمی و نه ائتلاف میانه روی مکرون نشان می‌دهد جریانات میانه متمایل به چپ، به دلیل سمت و سوهای راست‌گرایانه ائتلاف مکرون از او دوری کرده‌اند. این مساله باعث فراگیرتر شدن ائتلاف چپ‌گرای «جبهه مردمی جدید و کوچک‌تر شدن ائتلاف مکرون شده است. مشکل مکرون اما فراتر از این مسائل است. مکرون که در راس جناح میانه



استاده‌نه تنها به دلیل روگردانی چپ میانه لاغر شده، بلکه راست‌ها و راست‌های میانه نیز از او دورند. مکرون که در دولت سوسیالیست فرانسوا اولاند حضور داشت حالانه چپ است و نه موفق به جذب تمام جریانات میانه و راستی شده که به دیدگاه‌های کنونی وی نزدیک هستند.

۶. راست‌گرایان افراطی در ائتطابق با جامعه فرانسه و سنت‌های معاصر آن کمی نظرات خود را تعدیل کرده‌اند. به‌یودی ستیزی را پاکسازی کرده و در خصوص مسلمانان نیز تأکید کرده‌اند تا چند سال بعد و انتخابات ریاست‌جمهوری، کاری به روسری زنان مسلمان نخواهند داشت. آنها همچنین خروج فرانسه از اتحادیه اروپا و ناتو را کنار گذاشته و از نزدیک نشان دادن خود به روسیه فاصله گرفته‌اند. واقعیت‌های سیاسی، نیاز به رای آوردن در انتخابات و آشکار شدن تبعات برخی از سیاست‌ها بر رهبران باعث این تعدیل‌ها شده‌اند.

۷. پیروزی نهایی راست افراطی در انتخابات پارلمان سکنه با مرگ طرح استقلال استراتژیک اروپا، تشکیل ارتش اروپایی یا تشکیل ستون اروپایی در داخل ناتو به حساب خواهد آمد.

۸. حضور راست افراطی در نخست‌وزیری فرانسه و افزایش جنب و جوش این جریان در قالب حزب جمهوریخواه آمریکا ضربه‌ای بزرگ به اوکراین وارد خواهد کرد. در وضعیت رویگردانی راست‌های افراطی از سیاست خارجی نظامی و بی‌نظمی‌های دوره استقرار احزاب جدید و متفاوت با نظم قبلی، مسکو روی پیشی قابل ملاحظه‌ای در قفقیه اوکراین خواهد داشت.

۹. شکست انتخاباتی مکرون از راست‌های افراطی به دلیل سنگینی مانع از دیدن دنباله این شکست شده است. مساله فقط شکست مکرون از ائتلافی که اول شده نیست. او از ائتلاف دوم نیز شکست خورده است. پیر هاسکی کارشناس مسائل سیاسی بر این باور است که فرانسه رئیس‌جمهوری خواهد داشت که پیروانش در پارلمان رتبه سوم خواهند بود و حتی به رتزه دوم هم نخواهند رسید. او می‌گوید:

مقاله مشترک «فیلیپ پاروین» و «بن سندرز» درباره وضعیت دموکراسی در قرن ۲۱

آیا به تئوری تازه‌ای از دموکراسی نیاز داریم؟

است. او استدلال می‌کند تحلیل تصمیم‌برای‌رای دادن در شرایط انتخاب عقلانی یا اقتصادی، ناشایست و نامناسب است، برای اینکه بیشتر مردم رای دادن رایک وظیفه می‌دانند. دلیل اینکه با این حال بسیاری از افراد از رای دادن فروگذار می‌کنند، این است که با مساله کنش جمعی روبه‌رو هستند و رای دادن اجباری می‌تواند بر این مشکل چیره شود، با این اطمینان که هر شهروند سهم خود برای حفظ دموکراسی را انجام می‌دهد. هدف، کاستن از هزینه‌های رای دادن نیست، بلکه اطمینان از این است که به‌طور عادلانه همه میان شهروندان تقسیم شده باشد. برچ می‌نویسد چنان تقسیم مسئولیت عادلانه‌ای ضرورتاً شهروندان را به رای دادن در هر انتخاباتی ملزم نمی‌کند. اما هر فرای دهند، در انتخابات متناوب، ممکن است قانع شود. سارا برچ این دیدگاه که «برخی شهروندان کم‌دانش بهتر است رای ندهند» را به چالش می‌کشد. درحالی‌که رای دادن داوطلبانه شاید منجر به تحت سلطه درآوردن سیاست از سوی هواداران حزبی و ایدئولوگ‌ها شود، احتمال دارد مشارکت همگانی منجر به معادلاتر شدن سیاست شود. او با این استدلال که همه شهروندان به مشارکت در خیر عمومی شیوه حکومت دموکراتیک تعهد دارند، نتیجه می‌گیرد که این می‌تواند آزادی فردی محدود شده را توجیه کند، به همان اندازه که آزادی را در دیگر حوزه‌های زندگی، مانند مقررات تردد محدود می‌کنیم. فیل پاروین می‌گوید بیشتر دموکرات‌ها در تئوری هایشان، ارزش زیادی برای همکاری و مشارکت شهروندان قائل هستند که آنها را مساله‌مند ارائه می‌کنند، هنگامی که لیبرال‌ترین دولت‌ها در حال تجربه کاهش نرخ مشارکت هستند. او، به‌ویژه نظریه دموکراسی مشورتی را برای پیش‌فرض گرفتن و نیاز به وجود جامعه مدنی شگوف‌ا که می‌تواند ظرفیت دموکراتیک شهروندان را بسازد و شهروندان را بسیج کند، نقد می‌کند. پاروین برای اینکه نشان دهد در پنج دهه گذشته شاهد افول شرایط ضروری برای دموکراسی مشورتی برای کارکرد بوده‌اند، بر داده‌های تجربی متمرکز می‌کند که متقاعدکنندگی دموکراسی مشورتی را به‌عنوان یک استراتژی برای اصلاحات دموکراتیک تضعیف می‌کند.

پاروین می‌گوید دموکرات‌های مشورتی به مشارکت بیشتر شهروندان و شیوه‌های مطالبه‌گری بیشتری از آنچه اکنون انجام می‌دهند، نیاز دارند. او استدلال می‌کند که به جای نیاز بیشتر به شهروندان، باید کمتر به آنها نیاز داشته باشیم، با علم به اینکه احتمالاً شهروندان را اندازه‌ای در روش‌های دموکراتیک که خواست نظریه‌پردازان دموکراتیک است مشارکت نخواهند داشت، بنابراین ما به یک رویکرد جایگزین نیاز داریم؛ زبیهی که بزود داده‌های دموکراتیک تولید کند و الزامات برابری سیاسی، بدون مشارکت گسترده شهروندان را ببیند.

جیسون برنان بحث را برای «اپیستوکراسی» (دانا سالاری) گسترده‌تر می‌کند که آن را در کتابش «علیه دموکراسی» ارائه کرد، از طریق رویارویی با آنچه که او آن را «اعتراض جمعیتی» می‌نامد. این استدلال بیان می‌کند که بحث او برای اپیستوکراسی می‌خواهد به‌طور عادلانه‌ای قدرت را در دست الیت آموزش دیده دارای امتیاز خاص متمرکز کند و می‌خواهد منافع گروه‌های محرومی را تضعیف کند که نمی‌توانند بر دانش سیاسی‌شان تکیه کنند. افراد ثروتمندتر دانش دارند، بیفزایند. برنان می‌گوید اعتراض جمعیت‌شناختی به اپیستوکراسی «دانا سالاری» شکست می‌خورد و تا جایی که آن را تضعیف می‌کند دموکراسی را هم تضعیف می‌کند. اگر داناسالاران باید نگران اعتراض جمعیتی باشند پس دموکرات‌ها باید بیشتر نگران باشند بنابراین اعتراض جمعیت‌شناسی نمی‌تواند آزادی دموکرات‌ها برای در اپیستوکراسی به کار برده شود.

دیمتریس تیلیرس در مورد عقب‌نشینی سیاسی و دلایل آن بحث می‌کند. او

«بنابراین [مکرون] یک اشتباه دیگر در انجام تک‌ب شد؛ زیرا فاکر می‌کرد آنها [چپ‌ها] نمی‌توانند به این سرعت متحد شوند.»

۱۰. مردم فرانسه مکرون را متکبر و نخبه‌گرامی دانند و به همین دلیل از او روگردان شده‌اند. در مقابل این وضعیت راست‌های افراطی با جهت‌گیری مخالف مکرون و تأکید بر هزینه‌های زندگی و ضدیت با مهاجران به موفقیت بزرگی دست یافته‌اند. مشکلات معیشتی، هویتی و احساس فروافتادگی در جامعه پشیران راست‌گرایی افراطی در اروپا و فرانسه شده است.

جوان‌گرایی و ناطباق با جامعه

فرانسه در انتخاب مکرون به ریاست‌جمهوری تمایل با حرکت خود به سمت نیروهای جوان نشانان داد. مکرون نیز برای تعدیل رأس رهبری کشور قصد داشت با برگزیدن فردی مانند الیزابت بورن برای نخست‌وزیری در برهه‌ای از دوره ریاست‌جمهوری خود این مساله را تعدیل کند. او اما در دور دوم ریاست‌جمهوری خود تصمیم گرفت با نصب گابریل اتل ۳۵ساله با جوان‌گرایی اطلاق بیشتری بیابد. جوان‌گرایی و به‌کارگیری نیروهای جدید در فرانسه نشان می‌دهد این کشور سریع‌تر خود را با تحولات منطبق کرده است. همزمان انگلیس نیز شاهد حضور نخست‌وزیران نسبتاً جوان از لیبرتاس تاریخی سوناک بوده، حتی در آلمان محافظه‌کار نیز همزمان با اندکی کاهش سن صدراعظم

دیگر مسئولیت‌ها نیز شاهد جوان‌گرایی شدند گرچه به اندازه فرانسه و انگلستان نبوده است. در مقابل سیستم حکمرانی چین و روسیه همچنان معتقد و مصمم به استفاده از نیروهای قدیمی یاسن پالاست. مادام‌العمر شدن ریاست‌جمهوری شی جینگ‌پینگ در چین و عقبگرد از انتخاب وزیر خارجه جدید و جوان به وانگئی نی با تجربه این مساله رانشان می‌دهد. هرچند وزیر خارجه سابق این کشور به دلیل ارتباط با آمریکا برکنار شد اما با گزیننه جوانی جایگزین نشد. در روسیه نیز پوتین همچنان رئیس‌جمهور است و می‌شوسون نخست‌وزیر او بیشتر از آنکه نیرویی سیاسی به نظر برسد، یک نیروی اداری قدیمی است. آمریکا نیز درگیر کهنسالان شده هرچند در سایه بروز مشکلات برای بایدن ا احتمال دارد حزب دموکرات گزینه جدیدتری به انتخابات تزریق کند. اگر حزب دموکرات دست به این کار بزند احتمال دارد جمهورییخواهان نیز دست به تعویض ترامپ برای رقابت‌های پیش رو بزنند که البته بعید است. در غیر این صورت

آمریکا تنها با به ریاست‌جمهوری رسیدن یک دموکرات جوان به صف جوان‌گرایی وارد می‌شود. وضعیت چین و روسیه به همراه دموکراسی‌های جامد شده مانند هند، ترکیه و رژیم صهیونیستی به لحاظ جوان‌گرایی چندان خوب نیست. این دولت‌ها با اقتدارگرایی طولانی مدت به دستاوردهایی رسیده‌اند اما به نظر نمی‌رسد با مخابراتی که این مسیر به دنبال داشته جان سالم به در ببرند. ترکیه با اردوغان وضعیت ناپسامانی را در طول جریانات موسوم به بهار عربی تجربه کرد، روسیه درگیر جنگ اوکراین شده و رژیم صهیونیستی نیز با جنگ طوفان الاقصی مواجه است. در سویی دیگر هند نیز علی‌رغم توانمندی‌های خود به دلیل برخی تحركات در حوزه‌خشمیرو بر ضد مسلمانان در وضعیتی فرارگرفته‌که حتی نخبه‌زنان در دهه‌های آتی محتمل شده‌است. این موضوع به معنای بسامان بودن اوضاع کنونی کشورهایی که دست به جوان‌گرایی زده‌اند نیست زیرا آنها نیز با دشواری‌های بزرگی دست‌وپنجه نرم می‌کنند اما این کشورها بخشی از راه‌حل خود را جوان‌گرایی تشخیص داده‌اند. کشوریکه فاوع از جناح‌های برسرکار، شاهد حضور دولتی‌بابهررو همبرنی جوان‌ان نباشد دچار مشکلات متعددی خواهد شد.

به‌ویژه می‌رسد آیا شهروندان در مورد دموکراسی و توانایی آن برای به دست آوردن آنچه ما اغلب فکر می‌کنیم باید کسب کند، حق دارند مشکوک باشند؟ بسیاری از شهروندان از سیاست رها هستند، چون معتقدند سیستم فاسد یا غیراخلاقی است یا سیاستمداران به‌گونه‌ای عمل می‌کنند که با ارزش‌های دموکراتیک یا اخلاق ناسازگار است. در هر حال شهروندان به‌گونه‌ای غیرواقعی انتظارات بسیار بالایی دارند از آنچه دموکراسی‌ها می‌توانند کسب کنند یا اینکه به چه اندازه می‌توانند «ناب» و «خوب» یا سیاست باشند.

تیلیرس می‌گوید سیاستمداران باید صداقت داشته باشند، اما به این معناییست که آنها ضرورتاً باید بافضیلت یا دارای اخلاقی ناب باشند. بنابراین شاید آنچه شهروندان به‌عنوان رفتار غیراخلاقی یا بی‌فضیلت در بخشی از سیاستمداران می‌بینند، چیزی از این دست نباشد.

کوین الیوت توجهش را از مشارکت به «شهروندی متوجه» یا شهروندی ملتفانه برمی‌گرداند. نیاز به توجه منجر به مشارکت فعالانه نمی‌شود زیرا بی‌تفاوتی وانکشی ناسازگار است، به نظر می‌آید برای مشارکت مسئولانه ضرورت است. افزون بر این خود شهروندی متوجه برای حفظ کردن بسیاری از مزایای دموکراسی نظارتی کافی است، حتی اگر شهروندان واقعا مشارکت نکنند، ممکن است صرفاً تهدید انجام این کار نخبگان را برانگیزد که پیش‌بینی کنند شهروندان چگونه ممکن است به اقدامات آنها پاسخ دهند. الیوت استدلال می‌کند که دولت دموکراتیک باید توجه راه‌به‌منظور ارزش منصفانه آزادی‌های سیاسی و حفاظت گروه‌های تحت نمایندگی تقویت کند. هنگامی که برخی این ملاحظه را دارند تا این وظیفه فردی را استوار کنند برای اینکه شهروندی متوجه باشند، نگرانی الیوت درباره نقش دولت است. او استدلال می‌کند دولت متکثر است از وسیله‌های اجباری برای ترویج عدالت استفاده کند و این شاید شهروندان مجبور به رای دادن و شرکت در دوره‌های آموزش مدنی را توجیه کند.

بن ساندرز، علیه اجبار بحث می‌کند که حتی اگر مشارکت فرآگیر بخواهد مفید باشد، نباید حق رای ندادن را نقض کند. او دعاغنا این نیست که اجبار آزادی را می‌کاهد، بلکه ناقض حقوق فردی است که کاری را که می‌تواند برای خیر عمومی جامعه انجام دهد، محدود کند. بخش اول این مقاله، با استفاده از چهارچوب گسترش یافته وسیله هوفلد تحلیل کرد که چنین حقی به چه معنا می‌تواند باشد. به‌منظور اعتراض به رای اجباری باید ادعا بی‌ برای عدم اجبار به رای دادن باشد و نه صرفاً امتیاز ویژه‌ای برای رای دادن باشد. بخش دوم مقاله، در پی دفاع از چنین حقی است. ساندرز به‌طور قطعی در پی تصدیق این نیست که ما حق رای ندادن داریم، هنگامی که این نیاز به تئوری کاملی از حقوق دارد، اما او به دنبال این است نشان دهد انتقاد‌های پیشین به این حق هم قانع‌کننده نیستند یا هدف‌شان را از دست داده‌اند. برخی استدلال‌ها مثل استدلال هیل گفته‌اند که رای دادن وظیفه است اما این باید سازگار با آنچه باشد که نقض حقوق برای وارد کردن افراد به انجام کار است. او ارمان، در پایان درباره مشروعیت کنشگران جامعه مدنی در حکومت جهانی بحث می‌کند. او به نقش محوری بازیگران در یک نوع یا بازی دیگری در گسترش سیاست در سطح جهانی اشاره می‌کند و می‌پرسد که آیا این بازیگران در سیستمی که قدرت را مشروعیت به وسیله مردم می‌فهمد، جایگاه درستی دارند؟ او استدلال می‌کند که سازمان‌های غیرانتخابی، جایگاه مشروعی در حکومت جهانی دارند، پس مشروعیت دموکراتیک دارند تا زمانی که به‌طور قطعی کارکردهایی را در این فرآیند‌ها انجام دهند. ارمان می‌گوید مشروعیت بازیگران جامعه مدنی نقش بسزایی در روابط بین دولت‌ها و شهروندان دارد.